

دلایل و پیامدها از نقش و اهداف ترکیه در روند تحولات افغانستان

مرکز تحقیقات استراتژیک

با توجه به مقبولیت ترکیه نزد طرف‌های غربی، دولت افغانستان و گروه‌های متخاصم به‌ویژه طالبان، آنکارا با برخورداری از پیوندهای دیرپا و مستحکم با جهان غرب و به عنوان تنها کشور مسلمان عضو ناتو از یک سو و اتخاذ سیاست‌های متوازن حزب عدالت و توسعه از سوی دیگر، توانسته است از جایگاه مناسبی در مقایسه با سایر بازیگران در صحنه معادلات پیچیده افغانستان برخوردار شود که برگزاری اجلاس سه جانبه این کشور با افغانستان و پاکستان (فرایند آنکارا)، نمونه بارز آن به شمار می‌رود.

در این میان به نظر می‌رسد با توجه به ورود بازیگران جدید به صحنه تحولات افغانستان، اتخاذ تحرک بیشتر از سوی جمهوری اسلامی ایران بیش از گذشته احساس می‌شود، تا در پرتو آن ایران بتواند از پویایی و تحرک بیشتری در فرایند صلح این کشور برخوردار شود. بنا به اهمیت این موضوع، در این نوشتار کوشش می‌شود نقش و اهداف آنکارا در روند تحولات افغانستان به‌ویژه در چهارچوب مناسبات سه جانبه ترکیه، پاکستان و افغانستان و پیامدهای این تحول، مورد بررسی قرار گیرد تا درک بهتری از اهداف و منافع این بازیگر در صحنه تحولات افغانستان حاصل شود.

مقدمه

تشدید مشکلات در زمینه روند آشتی ملی در افغانستان و ناکامی نیروهای ائتلاف در برقراری وضعیت امنیتی پایدار موجب شده است که دولتمردان افغان، مجبور به اتخاذ راهکارهایی برای برون رفت از این بحران شوند. راهکارهایی که بخشی از آن به دلیل سوءتفاهمات و ناهماهنگی‌های زیاد بین طرفین درگیر در افغانستان، نیازمند کشور سوم و بی‌طرفی است. نیروهای ائتلاف که پس از گذشت حدود ۱۰ سال از جنگ فرسایشی، هنوز نه تنها امنیت را برقرار نساخته بلکه اعتماد همسایگان این کشور را نیز به روند آشتی ملی خدشه‌دار کرده‌اند، با بن بست جدی‌ای مواجه هستند. بن‌بستی که سرسختی‌های طالبان نیز آن را تشدید کرده است. این شرایط زمینه را برای نقش آفرینی بازیگرانی مانند روسیه و ترکیه در صحنه تحولات افغانستان فراهم ساخته است. در این میان، هر چند روس‌ها با تحركات مختلف دیپلماتیک، به‌ویژه برگزاری کنفرانس سوچی [۱] و با دعوت از افغانستان و برخی کشورهای آسیای مرکزی، درصدد برآمدند روند مصالحه و راه‌های برقراری آشتی ملی و ایجاد امنیت را تسریع کنند، اما پیشینه منفی روس‌ها نزد افغان‌ها به دلیل اشغال افغانستان از سوی اتحاد جماهیر شوروی سابق، مانع از آن شده است که مسکو بتواند در قامت یک میانجی بی‌طرف در صحنه تحولات افغانستان ظاهر شود.

اما ترک‌ها با برخورداری از پیشینه منفی کم‌تر در تاریخ تحولات سیاسی و اجتماعی افغانستان، توانستند با گسترش روابط دو جانبه و برگزاری چندین نشست منطقه‌ای، به‌ویژه اجلاس‌های سه جانبه با افغانستان و پاکستان در راستای ایفای نقش پررنگ‌تر در صحنه تحولات افغانستان، گام‌های مهمی بردارند. در قیاس با روسیه، برگ برنده ترک‌ها در این فرایند مقبولیت این کشور نزد دولت‌های غربی از یک سو و دولت افغانستان از سوی دیگر است، که میانجی‌گری ترکیه را مطلوب و مفید می‌دانند. مرور تحولات یاد شده این پرسش را مطرح می‌کند که چه عوامل و زمینه‌هایی موجب ورود جدی-تر ترکیه (در مقایسه با گذشته)، به صحنه تحولات افغانستان شده است؟ و این امر چه تبعات و پیامدهایی را در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، به‌ویژه برای جمهوری اسلامی ایران به دنبال خواهد داشت؟ به منظور پاسخ به پرسش‌های فوق، ابتدا اشاره‌ای به وضعیت بخرنج امنیتی در افغانستان و ناکامی‌های متعدد نیروهای ائتلاف (به عنوان یکی از عوامل اصلی گرایش افغانستان و حتی پاکستان به ورود بازیگرانی چون ترکیه) خواهد شد، سپس سیر تحولات و مناسبات ترکیه و افغانستان، نقش ترکیه در تحولات سیاسی-امنیتی و اقتصادی-اجتماعی افغانستان، نشست‌های سه جانبه میان ترکیه، افغانستان و پاکستان (موسوم به فرایند آنکارا) و در نهایت پیامدهای این تحولات مورد واکاوی قرار خواهد گرفت.

زمینه‌ها و دلایل

تلاش برای درگیر ساختن ترکیه به عنوان کشور ثالث و بی‌طرف در تحولات افغانستان از سوی دولت و نیروهای ائتلاف افغانستان، در نتیجه مشکلات متعدد امنیتی، ناطمینانی همسایگان از روندهای در حال شکل‌گیری و از همه مهم‌تر ناکارآمدی راهبردهای نیروهای ائتلاف و عدم هماهنگی در فرایندهای سیاسی و امنیتی، صحنه پیچیده تحولات افغانستان است. مسائلی که هر کدام با توجه به تشدید مشکلات، افغانستان و همسایگان را مجبور به یافتن راه‌هایی بدیل برای حل مشکل فراخوانده است. در واقع با وجود گذشت بیش از ۱۰ سال از اشغال افغانستان و شکل‌گیری دولت ملی، این کشور همچنان شاهد تداوم ناامنی‌ها است. گسترش حملات تروریستی و انتحاری علیه افراد غیرنظامی، نیروهای دولتی افغان و نیروهای ائتلاف، درگیری نیروهای ائتلاف و دولت افغانستان با گروه‌های مسلح و تروریستی به‌ویژه القاعده و طالبان، گسترش کشت و ترانزیت مواد مخدر و... حاکی از تداوم ناامنی در افغانستان است. به عنوان مثال در سال ۲۰۱۰، در مقایسه با مدت زمان مشابه سال گذشته، بمب‌های کنار جاده‌ای در افغانستان ۹۴ درصد افزایش یافته و به طور متوسط هر هفته سه انفجار انتحاری در این کشور رخ داده است. ([۲]) تعداد سوء قصدها نیز ۴۵ درصد افزایش یافته و طالبان و دیگر گروه‌های شورشی، به شکل فزاینده‌ای مقام‌های دولت افغانستان را هدف حملات تروریستی و انتحاری خود قرار داده‌اند. در واقع، گرایش گروه‌های شورشی به این نوع عملیات، پاسخی به فشار نظامی نیروهای ائتلاف است، تا از این طریق امکان عملیات گسترده‌تر توسط آنها را محدود سازند. به عبارتی دیگر، گروه‌های شورشی با توسل به این‌گونه عملیات‌ها، بی‌ثباتی را استمرار بخشیده و به لحاظ روانی مانع از افزایش اعتماد مردم به نیروهای خارجی می‌شوند.

سازماندهی این حملات در مناطق مهمی چون کابل، قندهار، زابل و ایالت سرپل، مشکلات فزاینده‌ای را برای دولت افغانستان و نیروهای ائتلاف به دنبال داشته است. ([۳]) از این رو است که پس از آن که باراک اوباما در دسامبر ۲۰۱۰ اعلام کرد که روند امنیتی در افغانستان بهبود یافته است، بلافاصله سازمان ملل متحد این ادعا را به کلی رد کرد و اعلام داشت که وضعیت امنیتی افغانستان، نسبت به سال‌های گذشته به مراتب وخیم‌تر شده است. ([۴]) در این شرایط، گروه طالبان موفق شده است حوزه فعالیت خود را به سراسر افغانستان گسترش دهد. این در حالی است که پایگاه‌های نظامی نیروهای ائتلاف نیز در مناطقی مستقرند که با محدودیت‌های متعددی مواجه‌اند و توانایی کنترل موثر شرایط موجود را ندارند؛ به گونه‌ای که روند عملیات نیروهای ائتلاف در جنوب افغانستان، مطابق ارزیابی‌های اولیه پیش نمی‌رود و نمی‌توان گفت در قندهار و هلمند که محور عملیات نیروهای آمریکایی ظرف ماه‌های گذشته بوده است، وضعیت پایدارتری به لحاظ امنیتی حاکم شده است. ([۵])

ناکامی‌های رو به تزاید امنیتی در افغانستان، شرایط را به گونه‌ای رقم زده است که گروه طالبان پس از مدت‌ها توانسته است دامنه فعالیت‌های خود را به سمت شمال افغانستان گسترش دهد. از این رو است که ایساف اعلام نمود که اگر چه نیروهای نظامی ناتو به رهبری آمریکا و انگلیس توانسته‌اند طالبان را در جنوب تا حدودی شکست دهند، اما در همین حال و به دلیل غفلت آنان از وضعیت سیال نیروهای طالبان، این گروه در حال حاضر به جای جنوب در شمال مستقر شده است. به همین دلیل است که ژنرال جوزف بلاتز، سخنگوی ایساف، اعلام کرد طالبان خواهان پی‌گیری جنگ در ولایات شمالی است. وی ضمن اشاره به برنامه‌های جدید نیروهای انگلیس و آمریکا در شمال، برای جلوگیری از بدتر شدن وضعیت، بیان داشت که بخش جدید عملیات آنان به نام حمله اژدها نیز به منظور از بین بردن مراکز و پناهگاه‌های طالبان مسلح در ولایت قندهار راه اندازی شده است. ژنرال بلاتز در همین حال اشاره داشته که در برخی از ولسوالی‌های ولایت قندهار، مشکلات امنیتی وجود دارد که این مسئله موفقیت عملیات را با تردیدی جدی مواجه کرده است. ([۶])

نکته شایان توجه دیگر در خصوص اوضاع بغرنج افغانستان، نگرانی مقام‌های افغانی در خصوص شرایط افغانستان پس از خروج نیروهای ائتلاف است. پس از آن که باراک اوباما در تبیین استراتژی جدید ایالات متحده در افغانستان و پاکستان، در دسامبر ۲۰۱۰، اعلام نمود که نیروهای آمریکایی به صورت تدریجی از ژولای ۲۰۱۱ از افغانستان خارج خواهند شد و مسئولیت‌های امنیتی را به نیروهای این کشور واگذار خواهند کرد، ([۷]) علی‌رغم مثبت بودن برخی از جنبه‌های این استراتژی به‌ویژه پایان اشغال افغانستان، نگرانی‌هایی نیز نزد برخی از رهبران این کشور به‌وجود آمد. تنها گذاشتن مردم بی‌دفاع افغان در برابر تهدیدات طالبان پس از خروج تدریجی نیروها، خلأ قدرت ایجاد شده، سطح پایین آموزش نیروهای امنیتی و نظامی افغانی و از همه مهم‌تر طرح برخی موضوعات در ارتباط با ایجاد نظام فدرالیسم و تجزیه افغانستان و... از جمله مهم‌ترین نگرانی‌های رهبران افغانستان به شمار می‌رود.

از این رو است که اعلام طرح‌های مختلف درباره شرایط افغانستان پس از خروج نیروهای ائتلاف، از سوی مراکز مطالعاتی غرب، تردیدها و هراس را در میان نخبگان سیاسی افغانستان تشدید کرده است. از جمله انستیتوی بین‌المللی مطالعات استراتژیک [۱] در انگلیس، با حمایت از خروج بیشتر نیروهای غربی از افغانستان، خواهان جابه‌جایی نیروهای باقی‌مانده به مناطق دیگر شده است. جان چپمن، رئیس این مرکز در طرح مورد نظر خود پیشنهاد می‌کند که یک حکومت نامنظم فدرالی برای افغانستان ایجاد شود. [۸] (به عبارتی این طرح، افغانستان را با خطی فرضی به دو بخش شمال و جنوب تقسیم می‌کند. بدین ترتیب این طرح برای طالبان فرصتی را فراهم می‌آورد تا ساماندهی مناسبی به فعالیت‌هایش در جنوب بدهد. [۹])

مطالب روزنامه فایننشال تایمز چاپ لندن که اخیراً به قلم احمد رشید، روزنامه‌نگار پاکستانی منتشر شده است نیز شایان توجه است. رشید در مقاله خود، پیشنهاد ایجاد نظام فدرالی در افغانستان را که روبرت بلک ویل، سفیر پیشین آمریکا در هند مطرح نمود، را مورد نقد قرار می‌دهد. بلک در یکی از شماره‌های قبلی فایننشال تایمز، این ایده را مطرح نمود که چون آمریکا نمی‌تواند در جنگ جاری در افغانستان برنده شود، پس باید تجزیه افغانستان بررسی شود. احمد رشید در پاسخ به این پیشنهاد و همچنین طرح موسسه انگلیسی می‌نویسد که در ظرف ۳۲ سال گذشته افغان‌ها جنگیده‌اند تا سرزمین خود را حفظ کنند و علی‌رغم همه دسیسه‌های قدرت‌های بزرگ، هیچ یک از جنگ سالاران و رهبران افغان تن به فشارهای خارجی برای تجزیه کشورشان نداده‌اند. احمد رشید در ادامه مقاله خود این نکته را یادآور می‌شود که اگر آمریکا و انگلیس جنوب افغانستان را ترک کنند، این اقدام خیانت به آن پشتون‌هایی خواهد بود که در برابر طالبان مقاومت کرده‌اند. تجزیه و حتی ترک افغانستان، پشتون‌ها را در موقعیت رانده شده‌گان فراموش شده‌ای قرار خواهد داد که به قول روبرت بلک ویل، هر زمان آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها لازم ببینند، هواپیماهای بی‌سرنشین را برای حمله به آن‌ها خواهند فرستاد. چنین سیاستی باعث شعله‌ور شدن جنگ داخلی می‌شود و موقعیت پاکستان را نیز به خطر خواهد انداخت و در نتیجه امکان دارد پشتون‌های پاکستان به پشتون‌های افغانستان بپیوند که نتیجه آن چیزی جز تشکیل یک دولت افراطی قومی نخواهد بود. [۱۰])

نکته دیگری که باید بدان توجه نمود، موضوع مذاکره با گروه طالبان و ورود این گروه به فرایند صلح و آشتی ملی در افغانستان است که پس از برگزاری کنفرانس لندن [۱۱] در ۲۸ ژانویه ۲۰۱۰، و نیز تشکیل شورای عالی صلح به ریاست برهان‌الدین ربانی، به طور جدی مطرح شده است. هرچند که کشورهای غربی به‌ویژه آمریکا از تلاش‌های مصالحه با طالبان استقبال نموده‌اند، اما تاکنون با برنامه‌ای مشخص و عملی وارد این فرایند نشده‌اند. با توجه به این واقعیت که گروه طالبان بخش جدایی‌ناپذیری از جامعه افغانستان به شمار می‌رود که با توجه به پیشینه نسبتاً طولانی و موثر، از نفوذ سنتی در میان بخش‌هایی از جامعه افغانستان برخوردار است، از دید مقامات سیاسی و امنیتی نیروهای ائتلاف و دولت افغانستان، نیاز به روند مصالحه و ترتیبات سیاسی حتی با گروه‌های افراطی از جمله طالبان، مهم جلوه می‌کند تا آنان نیز از جایگاه خود مطمئن شوند و نزاع را با دولت و نیروهای خارجی کنار بگذارند. نکته مهم آن است که طالبان دولت‌کرزی را نامشروع ارزیابی می‌کند و بر این باور است که قدرت واقعی در دست نیروهای خارجی است. به همین دلیل نیاز است تا کرزی برای نیل به آشتی ملی، از دیگر بازیگرانی که در نگاه طالبان موجه هستند، کمک بگیرد.

تداوم اختلافات دولت مرکزی حامد کرزی با گروه طالبان، به موازات طرح ورود جریان میان‌هرو طالبان به فرایند صلح افغانستان در شورای عالی صلح این کشور، تداوم درگیری‌های گروه طالبان با کشورهای عضو ائتلاف، سوءظن‌ها و اختلافات تاریخی افغانستان با پاکستان و به رسمیت نشناختن گروه طالبان از سوی جمهوری اسلامی ایران در فرایند صلح افغانستان، موجب شده است تا فضا برای ورود بازیگران منطقه‌ای دیگری مانند روسیه و ترکیه به صحنه تحولات افغانستان فراهم شود؛ که با توجه به مقبولیت ترکیه نزد طرف‌های غربی، دولت افغانستان و گروه‌های متخاصم به‌ویژه طالبان، آنکارا با برخورداری از پیوندهای دیرپا و مستحکم با جهان غرب و به عنوان تنها کشور مسلمان عضو ناتو از یک سو و اتخاذ سیاست‌های متوازن حزب عدالت و توسعه از سویی دیگر، توانسته است از جایگاه مناسبی در مقایسه با سایر بازیگران در صحنه معادلات پیچیده افغانستان برخوردار شود که برگزاری اجلاس سه‌جانبه این کشور با افغانستان و پاکستان (فرایند آنکارا)، نمونه بارز آن به شمار می‌رود. در این میان به نظر می‌رسد با توجه به ورود بازیگران جدید به صحنه تحولات افغانستان، اتخاذ تحرک بیشتر از سوی جمهوری اسلامی ایران بیش از گذشته احساس می‌شود، تا در پرتو آن ایران بتواند از پویایی و تحرک بیشتری در فرایند صلح این کشور برخوردار شود. بنا به اهمیت این موضوع، در این نوشتار کوشش می‌شود نقش و اهداف آنکارا در روند تحولات افغانستان به‌ویژه در چهارچوب مناسبات سه‌جانبه ترکیه، پاکستان و افغانستان و

پیامدهای این تحول، مورد بررسی قرار گیرد تا درک بهتری از اهداف و منافع این بازیگر در صحنه تحولات افغانستان حاصل شود.

سیر تحولات و مناسبات ترکیه و افغانستان

هرچند ترکیه در سال های اخیر، توجه جدی تری به تحولات افغانستان نموده است، اما روابط این کشور با افغانستان از پیشینه ای نسبتاً طولانی برخوردار است؛ به گونه ای که به فاصله کوتاهی پس از دستیابی افغانستان به استقلال سیاسی، به رهبری امان الله خان در ۱۹ اوت ۱۹۱۹ میلادی، ترکیه دومین کشوری بود که پس از اتحاد جماهیر شوروی، موجودیت جمهوری افغانستان را به رسمیت شناخت. امضای توافقنامه اتحاد ترکیه و افغانستان ۱ در مسکو در مارس ۱۹۲۱، امضای پیمان دوستی پایدار ۲ بین دو کشور در پی دیدار امان الله خان با مصطفی کمال آتاتورک در می ۱۹۲۸، حضور دو کشور به همراه عراق و ایران در پیمان سعدآباد در ژوئیه ۱۹۳۷ و... از جمله مهم ترین تحولات تاریخی در روابط آنکارا-کابل به شمار می رود. هرچند وقوع تحولات منفی مانند کودتای داود خان، سرنگونی رژیم متمایل به غرب ظاهر شاه و استقرار نظام کمونیستی و در نهایت اشغال افغانستان از سوی اتحاد جماهیر شوروی سابق، روابط آنکارا-کابل را رو به افول نهاد. پس از خروج ارتش شوروی در سال ۱۹۸۸ و متعاقب آن آغاز جنگ های داخلی در افغانستان طی دهه ۱۹۹۰ میلادی، به موازات اتخاذ سیاست های پان ترکیستی دولتمردان آنکارا، مانع جدیدی بر سر بهبود روابط پدید آورد. استقلال کشورهای آسیای مرکزی به ویژه ازبکستان، فرصتی را برای آنکارا فراهم آورد تا با استفاده از ویژگی های مشترک زبانی و نژادی بین مردم آسیای مرکزی، نوعی وحدت سیاسی و فرهنگی بوجود آورد. از این رو ترکیه با همراهی ازبکستان، حمایت آشکاری را از اقلیت ازبک ساکن در شمال افغانستان به ویژه رهبر شاخص آن ژنرال دوستم، طی جنگ های داخلی افغانستان به عمل آورد. جدا از حمایت آنکارا از یکی از طرف های درگیر، عواملی چون حاکمیت جریان های تندرو مانند القاعده و طالبان، موجب شد تا در فضای بی ثباتی سیاسی و امنیتی حاکم بر جامعه افغانستان، روابط سرد و شکننده ای بین آنکارا-کابل حاکم شود.

وقوع حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، حمله ایالات متحده به افغانستان، سرنگونی دولت طالبان و استقرار دولت ملی به رهبری حامد کرزی در افغانستان، فرصت مناسبی را برای ترک ها فراهم آورد تا به بازسازی مناسبات تاریخی خود با افغان ها بپردازند. موضوعی که به این امر سرعت بخشید، همزمانی تقریبی این تحول با روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه و سیاست گرایش به شرق دولتمردان این حزب بود که موجب بهبود و گسترش هرچه بیشتر مناسبات آنکارا-کابل، در فضایی جدید را فراهم ساخت. دیدار حامد کرزی از ترکیه در سال ۲۰۰۲، دیدار رجب طیب اردوغان از افغانستان در سال ۲۰۰۵، سفر حامد کرزی به آنکارا در سال ۲۰۰۶، دیدار عبدالله گل از افغانستان در سال ۲۰۰۷، برگزاری اجلاس های سه جانبه میان ترکیه، افغانستان و پاکستان از سال ۲۰۰۷ تاکنون، برگزاری سه نشست بین المللی با موضوع افغانستان تنها در فاصله ژانویه تا فوریه ۲۰۱۰ در ترکیه شامل چهارمین نشست سه جانبه ترکیه، افغانستان و پاکستان در استانبول (۲۵ ژانویه)، نشست استانبول در زمینه دوستی و همکاری در قلب آسیا [۲] (۲۶ ژانویه)، نشست غیر رسمی وزرای دفاع ناتو در استانبول با محوریت موضوع افغانستان (۴ و ۵ فوریه)، برگزاری چهارمین کنفرانس همکاری اقتصادی منطقه ای در افغانستان [۳] در دوم و سوم نوامبر ۲۰۱۰ در استانبول و تدارک برگزاری نودمین سالگرد برقراری روابط ترکیه و افغانستان در اول مارس ۲۰۱۱ (روز دوستی ترکیه و افغانستان)، [۴] به خوبی نشان دهنده بهبود قابل توجه مناسبات ترکیه و افغانستان در طی سال های اخیر و حاکی از توجه ویژه آنکارا به تحولات افغانستان است. در ادامه کوشش می شود با مروری اجمالی بر نقش ترکیه در صحنه تحولات افغانستان در دو بعد سیاسی-امنیتی و اقتصادی-اجتماعی، درک بهتری از روند رو به رشد مناسبات دو کشور حاصل شود.

نقش ترکیه در صحنه تحولات افغانستان

چنانچه اشاره شد، استقرار دولت ملی در افغانستان از یک سو و به قدرت رسیدن حزب عدالت و توسعه در ترکیه از سوی دیگر موجب شد تا روابط تاریخی دو کشور وارد مرحله تازه ای شود. در بعد سیاسی، آنکارا با به رسمیت شناختن دولت ملی حامد کرزی، حمایت از روند آشتی ملی و صلح در این کشور، مشارکت در کنفرانس های منطقه ای و بین المللی مربوط

به افغانستان و از همه مهمتر بهبود مناسبات دو جانبه و دیدار مقامات ارشد دو کشور از خاک یکدیگر (چنانچه در بخش قبلی بدان اشاره شد)، توانست گام‌های مهمی در حوزه مناسبات سیاسی بردارد. در بعد امنیتی نیز پس از برگزاری کنفرانس بن [۱۲] و تشکیل نیروهای بین‌المللی کمک به امنیت افغانستان موسوم به ایساف، [۵] در چهارچوب تعهدات دولت ترکیه در پیمان ناتو، شورای امنیت ملی این کشور با صدور قطعنامه ۷۲۲ در تاریخ ۱۰ اکتبر ۲۰۰۱، و به موجب ماده ۹۲ قانون اساسی ترکیه، به دولت این کشور اجازه داد تا ارتش ترکیه را مطابق با قطعنامه سازمان ملل متحد به افغانستان اعزام نماید. به دنبال این تصمیم، ترکیه به عنوان یکی از اعضای پیمان ناتو، با اعزام ۳۰۰ سرباز مشارکت خود را در عملیات‌های ایساف در افغانستان آغاز نمود. هرچند ترکیه برخلاف تعدادی از اعضای ناتو، نیروهایش را تنها در بخش غیرنظامی ایساف به کار گرفت، با این وجود ترکیه در فاصله ژوئن ۲۰۰۲ تا فوریه ۲۰۰۳ و نیز فوریه تا اوت ۲۰۰۵، دوبار فرماندهی نیروهای ایساف و نیز فرماندهی مرکزی این نیروها در کابل را با مشارکت فرانسه و ایتالیا، از آوریل تا دسامبر ۲۰۰۷، برعهده گرفت و پس از این تحولات بود که ترکیه تعداد نیروهایش را به بیش از ۱۳۰۰ نفر رسانید. در حال حاضر بیش از ۱۷۰۰ نظامی ترکیه در افغانستان مشغول به خدمت هستند که حفاظت از مناطق حساسی چون فرودگاه بین‌المللی کابل و فرماندهی نیروهای ائتلاف در این شهر را بر عهده دارند. در بعد نظامی، اگرچه دو کشور مسلمان اردن و آلبانی نیز در چهارچوب مأموریت‌های ایساف مشارکت دارند، اما به دلیل ظرفیت و توان محدود این دو کشور، می‌توان مدعی شد که ترکیه به عنوان تنها کشور مسلمان عضو ناتو و ایساف، از نقش منحصر به فردی در صحنه تحولات امنیتی افغانستان برخوردار است.

اما بعد مهم حضور ترکیه در صحنه تحولات افغانستان، بعد اقتصادی-اجتماعی است. بعد از سقوط طالبان و استقرار دولت ملی در افغانستان، ضرورت بازسازی اقتصادی و اجتماعی این کشور بیش از هر مسئله دیگری در کانون توجه قرار گرفت. ترکیه نیز با بهره‌گیری از فرصت پیش آمده برای نفوذ بیشتر در جامعه افغانستان، همواره این استدلال را مطرح می‌نمود که راه حل نظامی تنها راه حل برقراری ثبات و امنیت پایدار در افغانستان نیست. [۱۳] بر این اساس، ترکیه کوشید نقش پررنگتری را در فرایند بازسازی اقتصادی و اجتماعی افغانستان ایفا نماید. در بعد اقتصادی، کمک‌های فنی و مالی ترکیه به افغانستان، بعد از استقرار دولت ملی در این کشور، آغاز شد. اعطای بیش از ۱۰۰ میلیون دلار کمک مالی در چهارچوب تعهدات آنکارا در کنفرانس لندن، تشکیل کمیسیون مشترک اقتصادی [۶] بین دو کشور (که از زمان تشکیل نخستین جلسه آن در سال ۲۰۰۵ در آنکارا تاکنون ادامه دارد)، از جمله اقدامات مهم دولت ترکیه در بعد اقتصادی به شمار می‌رود. از این رو است که حجم روابط اقتصادی ترکیه و افغانستان در سال ۲۰۰۸، به بیش از ۱۴۵ میلیون دلار رسید و بیش از ۲۱ شرکت خصوصی ترکیه موفق شدند با ۲۰۰ میلیون دلار سرمایه‌گذاری در بخش‌های مختلف افغانستان، نام ترکیه را به عنوان یکی از بزرگترین سرمایه‌گذاران حاضر در افغانستان، مطرح نمایند. [۱۴] نکته شایان توجه این است که هزینه این پروژه‌ها از محل بودجه ملی ترکیه نبوده و در واقع فرصت بهره‌گرفتن از منابع مالی بین‌المللی را در اختیار شرکت‌های ترکیه قرار داده و از این منظر افغانستان تبدیل به بازار مناسبی برای صدور خدمات فنی و مهندسی ترکیه شده است. ضمن این که حسن رابطه ترکیه با غرب و آمریکا و عضویت این کشور در ناتو نیز در این موضوع موثر بوده است.

یکی از اقدامات مهم و تاثیرگذار ترکیه در روند بازسازی افغانستان، تشکیل تیم بازسازی ولایتی [۷] توسط دولت ترکیه در ۱۲ نوامبر ۲۰۰۶ و در چهارچوب سیاست ناتو برای بسط و توسعه نیروهای این سازمان در مناطق مختلف افغانستان بوده است. تیم یاد شده در استان وردک [۸] واقع در ۴۰ کیلومتری غرب کابل مستقر شده و از آن مقطع تاکنون، وظیفه بازسازی این منطقه را بر عهده گرفته است. تیم بازسازی ولایتی موفق شده است با مشارکت بیش از ۱۳۰ نفر، نزدیک به ۲۰۰ پروژه را طی چهار سال با مشارکت اژانس توسعه و همکاری بین‌المللی ترکیه [۹] و با صرف هزینه‌ای معادل ۳۰ میلیون دلار، به اجرا درآورد. این پروژه‌ها عمدتاً با تمرکز بر مسائلی چون آموزش، بهداشت و سایر زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی، طراحی و به اجرا درآمد. ساخت و بازسازی بیش از ۶۸ مدرسه با ظرفیت پذیرش ۶۵۰۰۰ دانش آموز، ایجاد مراکز آموزش پرستاری و مامایی برای زنان افغان، ساخت یک مجموعه ورزشی در دانشگاه کابل، ارسال ۲۵۰ تن کمک‌های انسان دوستانه، ساخت و بازسازی بیش از ۱۷ بیمارستان و مراکز درمان سرپایی، طراحی و اجرای برنامه‌های مختلف آموزشی برای قضات، فرمانداران و... از جمله مهم‌ترین اقدامات تیم بازسازی ولایتی در افغانستان به شمار می‌رود. [۱۵]

در مجموع حضور موثر ترکیه در دو بعد سیاسی-امنیتی و اقتصادی-اجتماعی، موجب افزایش قدرت نرم این کشور در صحنه تحولات افغانستان شده است. به نظر می‌رسد آنکارا با هوشیاری درصدد است با فعالیت در بخش غیرنظامی ایساف

و حضور موثرتر و پرنرنگتر در بخش‌های اقتصادی و اجتماعی، اعتماد دولتمردان و مردم افغان را به خود جلب نماید. نمونه بارز این امر را می‌توان در جریان سفر رجب طیب اردوغان به واشنگتن، در ۷ دسامبر ۲۰۰۹، مشاهده نمود. در این سفر او باما از نخست‌وزیر ترکیه درخواست نمود که دولت ترکیه در بخش نظامی عملیات ایساف در افغانستان مشارکت داشته باشد، اما اردوغان با رد درخواست او باما اظهار داشت که آنکارا ترجیح می‌دهد مشارکت خود را به آموزش نیروهای امنیتی افغان، اجرای پروژه‌های اقتصادی و سایر ماموریت‌های غیرنظامی معطوف نماید. [۱۶]]

اجلاس‌های سه جانبه ترکیه، افغانستان و پاکستان: فرایند آنکارا

یکی از مهم‌ترین شاخص‌های گسترش مناسبات ترکیه و افغانستان و نیز یکی از ابتکار عمل‌های مهم آنکارا در صحنه تحولات افغانستان را باید پی‌ریزی اجلاس‌های سه جانبه میان ترکیه، افغانستان و پاکستان دانست که از سال ۲۰۰۷ به این سو، به طور منظم میان مقامات ارشد سیاسی و نظامی سه کشور برگزار شده است. این ابتکار عمل منجر به شکل‌گیری فرایندی موسوم به «فرایند آنکارا»^۱ شده است. دستور کار اجلاس‌های سه جانبه به تناسب وضعیت و شرایط سه کشور و روند تحولات منطقه، موضوعات مختلفی را اعم از گفت‌وگوهای سیاسی، مناسبات اقتصادی، چالش‌های امنیتی، آموزش و... تشکیل داده است. به منظور اجرایی نمودن توافقات نیز نشست‌های فرعی و کاری متعددی سازماندهی شد که تشکیل گروه کاری مشترک ۲ میان معاونان وزرای خارجه سه کشور در ۱۹ جولای ۲۰۱۰ در کابل، یکی از نمونه‌های بارز آن به شمار می‌رود.

برگزاری یازدهمین اجلاس سران سازمان همکاری اقتصادی (اگو) در استانبول، در ۲۱ دسامبر ۲۰۱۰، فرصتی بود تا سران سه کشور ترکیه، افغانستان و پاکستان در حاشیه اجلاس مذکور، روند مذاکرات سه جانبه را پی‌گیری نمایند. توسعه مناسبات، ضرورت حل اختلافات پاکستان و افغانستان، ضرورت مذاکره با طالبان و گشایش نمایندگی این گروه در خاک ترکیه و برگزاری رزمایش مشترک مبارزه با تروریسم، از جمله مهم‌ترین توافقات این نشست بود. چنانچه از موضوعات یادشده برمی‌آید، دو موضوع ضرورت مذاکره با طالبان و گشایش نمایندگی این گروه در خاک ترکیه و برگزاری رزمایش مشترک مبارزه با تروریسم، از مهم‌ترین تصمیمات آخرین اجلاس سه جانبه ترکیه، افغانستان و پاکستان به شمار می‌رود.

طرح موضوع مذاکره با طالبان، اختصاص به نشست استانبول ندارد بلکه یکی از موضوعاتی است که در عرصه داخلی افغانستان، با تشکیل شورای عالی صلح و در سطح بین‌المللی، در کنفرانس‌هایی مانند لندن مطرح شده است که در آن بر ضرورت مذاکره با طالبان با هدف تأمین امنیت افغانستان تأکید شد و پیش از اجلاس لندن نیز چند عضو طالبان از لیست سیاه شورای امنیت خارج شدند، تا راه برای مذاکره با این گروه هموار شود. اما نکته شایان توجه، تکرار این موضوع در سطح منطقه‌ای، یعنی در اجلاس سه جانبه استانبول است. اقدامی که برخی ناظران، آن را نوعی مشروعیت بخشی به موجودیت جریان طالبان می‌دانند که به این گروه اجازه می‌دهد به صورت رسمی وارد معادلات قدرت و سیاست در عرصه داخلی و بین‌المللی شود. در واقع طرح موضوع گفت‌وگو با طالبان میان‌هرو و پیشنهاد گشایش نمایندگی این گروه در خاک ترکیه، از جمله مهم‌ترین تصمیمات اجلاس سه جانبه استانبول به شمار می‌رود. در واقع عدم شناسایی گروه طالبان از سوی ایران، روابط خصمانه گروه طالبان با نیروهای ائتلاف، اختلافات دیرپای افغانستان با پاکستان و... فرصت گران‌سنگی را برای آنکارا فراهم آورد تا به عنوان یک بازیگر فعال و برخوردار از روابط حسنه با همه طرف‌های درگیر در صحنه تحولات افغانستان، خود را معرفی نماید.

ذکر این نکته ضروری است که ترک‌ها علی‌رغم طرح موضوع مذاکره با طالبان، محتاطانه با آن برخورد نمودند. در این رابطه یکی از مقامات وزارت خارجه ترکیه عنوان نمود که «موضوع بازگشایی دفتر نمایندگی طالبان در خاک ترکیه، هنوز در حد یک فرضیه است و اگر دولت افغانستان آن را مورد توجه جدی قرار دهد، آنکارا آن را در دستور کار خود قرار خواهد داد. هرچند به دلیل آن که طالبان یک حزب سیاسی به شمار نمی‌رود، چهارچوب قانونی آن با دشواری‌هایی روبه‌رو خواهد بود». در این زمینه، عبدالله گل، رئیس‌جمهور ترکیه نیز در کنفرانس خبری اجلاس استانبول اظهار داشت که «ترکیه در مجموع از ایده گفت‌وگو با طالبان حمایت می‌کند، اما باید جزئیات و نحوه مشارکت ترکیه در مراحل بعد مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد». [۱۷]] در مجموع به نظر می‌رسد علی‌رغم حمایت رهبران ترکیه و نیز اعلام حمایت حامد کرزی از این موضوع، برای تحقق آن باید منتظر روند تحولات آتی به‌ویژه هماهنگی‌های ترکیه با مقامات ناتو و خصوصاً آمریکا بود.

از سویی دیگر موضع روشن و جدیدی تاکنون از سوی گروه طالبان در این رابطه مطرح نشده است. طالبان همواره شرط گفت‌وگو را خروج نیروهای خارجی از افغانستان اعلام کرده است. اما در نبود موضع گیری رسمی، ملا عبدالسلام ضعیف، یکی از اعضای سابق طالبان در مصاحبه با روزنامه دیلی تلگراف اظهار داشت: «اگر من عضو طالبان بودم، یک کشور نزدیک افغانستان اما بی‌طرف مانند امارات متحده عربی را انتخاب می‌کردم نه کشوری مانند پاکستان که اهداف و منافع خاصی در افغانستان دارد». در همین رابطه، احمد رشید، روزنامه نگار پاکستانی نیز عنوان نمود که طالبان درصدد گشایش یک دفتر نمایندگی در یکی از کشورهای بی‌طرف مانند کشورهای حوزه خلیج فارس، آلمان یا ژاپن است. [۱۸]

در این رابطه کامران بخاری، مدیر بخش خاورمیانه و آسیای جنوب غربی در بنیاد اطلاعاتی استراتفور، معتقد است که ایده ایجاد نمایندگی طالبان در خاک ترکیه، یک گام مهم در پیشبرد حل و فصل منازعه افغانستان به شمار می‌رود. نخست آن که این امر مشروعیت سیاسی به گروه طالبان می‌بخشد؛ امری که این گروه سال‌هاست در پی آن بوده است. دوم این که ورود ترکیه به این عرصه می‌تواند اثرات مثبتی در پی داشته باشد. با توجه به پیوندهای نزدیک پاکستان با طالبان افغان و دیگر گروه‌های نظامی، این کشور نمی‌تواند نقش یک شریک و میانجی قابل اعتماد را به تنهایی ایفا نماید. از این رو ترکیه با توجه به برخورداری از وزن و جایگاه سیاسی مناسب (هم از ناحیه غرب و هم از ناحیه جهان اسلام)، می‌تواند نقش فعال و مثبت‌تری نسبت به سایر بازیگران صحنه تحولات افغانستان ایفا نماید. [۱۹]

موضع دیگر شایان توجه در اجلاس استانبول، توافق سران سه کشور با برگزاری یک رزمایش مشترک نظامی در آوریل ۲۰۱۱ است. اگر چه جزئیات این رزمایش اعلام نشده است، اما بنا بر اعلام برخی منابع قرار است این رزمایش مشترک در منطقه توزلا در ۵۰ کیلومتری استانبول برگزار شود؛ این امر نشان از حرکت جدی و عمیق سه کشور در عرصه تحولات نظامی-امنیتی است. در این میان نکته حائز اهمیت، حمایت ناتو و آمریکا از نقش ترکیه در عرصه تحولات افغانستان است. این موضوع به‌ویژه به موازات اعلام استراتژی جدید دولت اوباما در قبال افغانستان و پاکستان، ناکامی نیروهای ائتلاف و ضرورت عملیاتی ساختن طرح مذاکره با طالبان، این ایده را نزد رهبران غربی تقویت نموده که ترکیه کشوری است که می‌تواند نقش موثری در صحنه تحولات افغانستان ایفا نماید. در این رابطه فیلیپ کرولی، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا اظهار داشت که ترکیه به عنوان یکی از اعضای ناتو و ایساف، نقش منحصر به فردی را در افغانستان بر عهده دارد. جیمز آپاتورای، سخنگوی ناتو نیز عنوان نمود که هیچ کشوری نمی‌تواند نقش ترکیه را ایفا کند. [۲۰]

نتیجه گیری

در مجموع می‌توان گفت که سیاست خارجی ترکیه از زمان روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه در سال ۲۰۰۳، تغییرات قابل توجهی به خود دیده است. تحت تاثیر دکترین عمق استراتژیک احمد داود اوغلو، وزیر خارجه و معمار سیاست خارجی نوین ترکیه، دولت‌مردان جدید آنکارا ضمن حفظ میراث کمال اتاتورک، با اتخاذ رویکرد نگاه به شرق، درصدد توازن بخشی به سیاست خارجی ترکیه هستند که بهبود مناسبات با روسیه، ایران، افغانستان و کشورهای عربی خاورمیانه از نمونه‌های بارز آن به شمار می‌رود. در این میان «میانجی‌گری» یکی از ابزارهای مهم سیاستمداران حزب عدالت و توسعه برای ارتقاء جایگاه ترکیه در صحنه معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی است. میانجی‌گری در پرونده هسته‌ای ایران از جمله میزبانی چند دور از مذاکرات در ترکیه، مشارکت با برزیل در صدور بیانیه تهران، میانجی‌گری میان سوریه و اسرائیل (هرچند با توجه به تحولات غزه و برخی مسائل دیگر ناکام ماند) و اخیراً میانجی‌گری در روند تحولات صلح افغانستان، به خوبی گویای توجه خاص سیاستمداران حزب عدالت و توسعه به این عنصر دیپلماتیک است. در واقع ترکیه با اتکا به اصل میانجی‌گری در حل مسائل جهانی، سعی دارد به بازیگری فعال در صحنه معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی بدل شود. امری که ضمن حفظ و ارتقای جایگاه منطقه‌ای و بین‌المللی ترکیه، می‌تواند به تمديد حضور ترکیه به عنوان عضو غیر دائم شورای امنیت یاری رساند.

ترکیه در افغانستان و در ارتباط با موضوعات داخلی این کشور، در دو نقش ظاهر شده است. نقش آشکار آن نوع رابطه و تعاملی است که با دولت افغانستان از ابتدا برقرار نموده و این رابطه را کماکان حفظ کرده است و نقش دوم بسط و گسترش تعاملات با گروه‌های مختلف سیاسی در این کشور بوده است. در گذشته نقش دوم عمدتاً منحصر به ارتباط با گروه‌های قومی ازبک و مشخصاً ژنرال دوستم بوده است (کما اینکه دوستم پس از تبعید غیررسمی، به ترکیه سفر و در آنجا می‌باشد)، اما

این رابطه مدتهاست که فراتر از گروه‌های ازبک را شامل شده و این موضوع ظرفیت‌های ترکیه را نزد دولت افغانستان و سایر بازیگران فرامنطقه‌ای، افزایش داده است.

اجلاس سه جانبه ترکیه با افغانستان و پاکستان، هر چند نقطه شروع خوبی است، اما مفهوم آن لزوماً دستیابی به نقطه نتیجه بخش از طریق این فرایند نمی‌باشد و آینده آن بستگی به موضوعات متعددی دارد. ورود پاکستان به این بازی در زمان مشرف آغاز شد. نوع نگاه مثبت مشرف به سیستم سیاسی موجود در ترکیه و آرزوی الگوبرداری از آن برای پاکستان در ورود این کشور به این فرایند، موثر بوده است. از طرفی به نظر می‌رسد پاکستان، ترکیه را رقیبی برای خود در افغانستان محسوب نمی‌نماید و دلیلی برای مقابله با فعالیت‌های آن نیز نمی‌بیند، ضمن اینکه ورود به این بازی نه تنها برای پاکستان بی‌ضرر است، بلکه از جهاتی ممکن است بهره‌هایی را نیز به همراه داشته باشد. از نظر افغانستان هم این تحرک مثبت است؛ هم ترکیه را در مقایسه با ایران کم‌خطرتر برای خود می‌بیند و هم بر این تصور است که این فرایند می‌تواند بر پاکستان فشار وارد نماید. با این توجیه، هر سه کشور علاقه‌مند به ادامه این روند می‌باشند.

تاکنون هیچ کدام از تلاش‌های ترکیه در تحولات منطقه‌ای، منجر به نتیجه‌ای با محوریت این کشور نشده و اصولاً ترکیه فاقد ظرفیت‌هایی است که بتواند نقش برادر بزرگتر را در این منطقه ایفا نماید و به نظر می‌رسد که ترک‌ها خود نیز به‌خوبی از این موضوع مطلع هستند. اما نفس ورود آنها به این گونه مقولات، بر افزایش پرستیژ آنها در میان مسلمانان منطقه افزوده و در ضمن امتیازات بیشتری را از منظر غرب و خصوصاً آمریکا، برای آنها به ارمغان خواهد آورد. این امر همان سیاست مطلوب و مورد نظر دولتمردان حزب عدالت و توسعه در شرایط گذاری است که منطقه در حال عبور از آن می‌باشد.

در مجموع به نظر می‌رسد آنچه می‌تواند ترکیه را در روند میانجی‌گری تحولات افغانستان یاری رساند، شرایط خاص و تقریباً منحصر به فرد این کشور است. ترکیه به عنوان تنها کشور مسلمان عضو ناتو، از یک سو برخوردار از پیوندهای دیرپا و مستحکم با جهان غرب است و از سوی دیگر، تحت تأثیر سیاست‌های متوازن حزب عدالت و توسعه، از مطلوبیت و جایگاه مناسبی نیز نزد دولت و گروه‌های مختلف افغانستان برخوردار است. انکارا با بهره‌گیری از اختلافات دیرپای اسلام آباد-کابل، عدم ورود ایران به موضوع مذاکره با طالبان و فرایند صلح افغانستان (به دلیل مخالفت‌های ناتو و آمریکا و نیز اختلاف ایران با مواضع گروه طالبان) و تخصیصات آشکار نیروهای ائتلاف با گروه طالبان، توانسته است خود را در قامت یک بازیگر فعال و برخوردار از روابط حسنه با همه طرف‌های درگیر در صحنه تحولات افغانستان، معرفی نماید. در این میان به نظر می‌رسد با توجه به ورود بازیگران جدید به صحنه تحولات افغانستان، اتخاذ تحرک بیشتر از سوی جمهوری اسلامی ایران بیش از گذشته احساس می‌شود، تا در پرتو آن ایران بتواند از پویایی و تحرک بیشتری در فرایند صلح این کشور برخوردار شود.

ترکیه، اهداف و ابزارهای دیپلماتیک

ایرنا

در این زمینه روزنامه ملت چاپ ترکیه اعلام کرد که مقامات این کشور از بازگشایی دفتر طالبان در خاک ترکیه به عنوان یک کشور بی طرف برای پیشرفت روند صلح و خاتمه جنگ در افغانستان استقبال کرده و به احتمال زیاد دفتر گروه طالبان در ترکیه بازگشایی خواهد شد. پیش از این، احمد داود اوغلو، وزیر امور خارجه ترکیه اعلام کرده بود که وی در ماه گذشته در خصوص میزبانی کشورش از دفتر طالبان با «برهان الدین ربانی» رییس شورای عالی صلح افغانستان مذاکرات مفصلی داشته است.

ایجاد دفتر نمایندگی گروه طالبان در یک کشور ثالث به جز افغانستان و پاکستان برای در دسترس بودن نمایندگان گروه مذکور و نیز ایجاد فضای امن و مناسب برای پیشبرد روند گره خورده صلح صورت می گیرد، چرا که شورای عالی صلح یکی از مهمترین دشواری های مذاکره با طالبان را نبود نشانی مشخص از این گروه عنوان کرده است. این شورا پیشتر اعلام کرده بود که برای خروج مذاکرات صلح افغانستان از بن بست به دنبال وارد کردن کشور سومی به صحنه مذاکرات با طالبان است.

با وجود حضور نیروهای نظامی ترکیه در ترکیب نیروهای عضو ناتو، انجام ماموریت های غیر نظامی توسط ترک ها در افغانستان باعث شده تا میانجیگری ترکیه به عنوان یک کشور ثالث مورد پذیرش طالبان قرار گیرد. از سوی دیگر نقش آفرینی فعال ترک ها در مسائل منطقه ای و رویکردهای ویژه رهبران آنکارا در سیاست خارجی، استقبال مقامات دولتی افغانستان از میانجیگری ترکیه در مذاکره با طالبان را به دنبال داشته است.

به صورت کلی طرح ریزی سیاست خارجی ترکیه پس از به قدرت رسیدن حزب اسلامگرای 'عدالت و توسعه' بر مبنای واقعیت های درونی این کشور و محیط منطقه ای و جهانی برآیندی از توسعه اقتصادی و سیاسی سال های اخیر این کشور بوده است تا جایی که ترکیه پس از زمامداری نسل جدید اسلامگرایان در جایگاهی غیرقابل مقایسه با ترکیه دوران حکومت های لاییک زیر سایه نظامیان قرار گرفته و مسیر حرکت این کشور به سمت تبدیل به یک کنش گر اصلی منطقه ای و جهانی هموار شده است.

ترکیه و زمینه های داخلی رویکردها و کنش های خارجی

پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی و محدود شدن حاکمیت ترک ها بر قلمروی کنونی کشور ترکیه، نظام سیاسی جدید به رهبری 'کمال آتاتورک' بر ویرانه های امپراتوری پیشین بنا شد. تلاش های آتاتورک برای حفظ حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور جدید موجب شد تا اندیشه های سیاسی و اجتماعی وی به عنوان اصول و آموزه های اساسی نظام سیاسی این کشور مطرح شده و حتی با گذشت نزدیک به هشتاد سال از تاسیس ترکیه جدید، چارچوب فکری و سنت سیاسی آتاتورک با عنوان 'کمالیسم' بر عملکرد سیاست گذاران این کشور سایه افکند.

در کنار تمامی اصول غیر قابل چشم پوشی کمالیسم، زدودن وجهه اسلامی از رویکردهای سیاسی داخلی و خارجی دولت های ترکیه باعث شد تا نقش آفرینی این کشور در سطح جهان اسلام و منطقه خاورمیانه به کمترین میزان ممکن برسد تا حدی که دوری گزیدن آنکارا از تحولات مربوط به جهان اسلام و خاورمیانه به یکی از مهمترین ویژگی های سیاست خارجی ترکیه در سال های متمادی تبدیل گشت.

به قدرت رسیدن حزب اسلامگرای عدالت و توسعه در سال ۱۳۸۰ که از طریق مجراها و سازوکارهای سیاسی دموکراتیک در ترکیه و اقبال عمومی مردم نسبت به برنامه های حزب صورت پذیرفت موجب شد تا پس از گذار از دوران حکومت دولت های چپ و راست گرای سنتی، فضای سیاسی و اجتماعی جدیدی در ترکیه ایجاد شود و بحران های سیاسی و اقتصادی ناشی از ناکارآمدی دولت های پیشین به حداقل ممکن کاهش یابد.

پیش از راه یابی اسلامگرایان عدالت و توسعه به راس هرم قدرت، به علت نگاه امنیتی تنگ نظرانه نظامیان و نخبگان لاییک به عنوان پاسداران اندیشه کمالیسم نسبت به فعالیت های سیاسی و اجتماعی گروه ها و شخصیت های اسلامگرا برای کسب قدرت و ایجاد اصلاحات در رویکردهای نظام سیاسی ترکیه، تجربیات ناموفقی در این زمینه به وقوع پیوسته بود. سقوط دولت حزب دموکرات به رهبری 'جلال بابار' و 'عدنان مندرس' طی کودتای سال ۱۳۴۰ و انحلال دولت حزب رفاه به رهبری 'نجم الدین اربکان' به واسطه فشار ارتش در سال ۱۳۷۶، تجربیاتی بود که نسل جدید اسلامگرایان ترکیه را به درک جامع و کاربردی تر نسبت به واقعیات و فضای سیاسی و اجتماعی ترکیه وادار کرد.

با توجه به آنچه گفته شد رهبران اصلی حزب عدالت و توسعه چون 'رجب طیب اردوغان' و 'عبدالله گل' با استفاده از شرایط خاص جامعه ترکیه در ابتدای هزاره سوم میلادی و با تاکید بر شعارهای توسعه اقتصادی و اجتماعی توانستند پس از سال ها با تشکیل یک دولت غیرائتلافی و حداکثری قوای اجرایی و قانونگذاری کشور را در اختیار بگیرند و در ادامه راه

با ارایه کارنامه ای درخشان در زمینه های گوناگون مانند ثبات سیاسی، پیشرفت اقتصادی، توسعه اجتماعی و ... قدرت را حفظ کنند.

تاکید رهبران عدالت و توسعه بر لزوم رشد پاینده و فزاینده اقتصادی موجب شد تا در صحنه سیاست خارجی نگاه اقتصاد محور جایگزین نگاه امنیتی به روابط خارجی ترکیه شود و توسعه روابط با کشورهایمانند جمهوری اسلامی ایران که به طبع برای نخبگان لایبیک و نظامی ترکیه همواره حساسیت برانگیز بود با توجهات تجاری و اقتصادی تسهیل گردد.

از سوی دیگر بهره گیری از دیپلماسی فعال و اتخاذ سیاست های هوشمندانه از سوی سیاست گذاران جدید، روابط ناموزون ترکیه با اروپا و آمریکا در دوران ۱۰ ساله پس از پایان جنگ سرد تا روی کار آمدن اسلامگرایان را وارد مرحله جدیدی کرد. تلاش ترکیه در راستای اقناع کشورهای اروپایی برای پذیرش ترکیه در اتحادیه اروپایی، از یک سو موانع داخلی برای توسعه دموکراسی و آزادی های فردی و اجتماعی را در نوردید و از سوی دیگر موجب ایجاد تعادل در روابط ترکیه با اتحادیه اروپا از یک سو و ایالات متحده در سوی دیگر شد.

با مطرح شدن دولت ترکیه به عنوان الگوی دولتی سکولار و غیر رادیکال در یک کشور اسلامی با کمترین میزان تهدیدزایی برای منافع کاخ سفید، حتی واشنگتن حمایت خود از تسری این الگو به دیگر کشورهای منطقه مانند عراق، عربستان، مصر و ... را اعلام و در عمل از موضع ترکیه در مسائلی مانند میانجیگری در مناقشه اعراب و اسرائیل و پیوستن به اتحادیه اروپا حمایت کرد.

رهبران حزب عدالت و توسعه در سطحی کلان تر از ایجاد تعادل در روابط خود با غرب، با پی گیری توسعه روابط با کشورهای منطقه و جهان اسلام، قدرت مانور دیپلماسی خود را تا حد امکان افزایش دادند، علاوه بر اینکه ایجاد محورهای فرامنطقه روابط با قدرت های نوظهور و رو به رشد جهانی مانند چین، روسیه، برزیل و ... توانست ترکیه را تا سطح یک قدرت منطقه ای و کشوری با جایگاه و منزلت بین المللی قابل اعتنا مطرح سازد.

نگرش راهبردی رهبران ترکیه به خاورمیانه و جهان اسلام

با وجود شراکت راهبردی ترکیه و رژیم صهیونیستی که همواره بر روابط آنکارا با کشورهای مسلمان منطقه سایه گستر بود، رهبران جدید ترکیه توانسته اند این اطمینان را در میان همسایگان مسلمان خود پدید آورند که روابط آنکارا-تل آویو از جنس همکاری های نظامی و اطلاعاتی ارتش های دو طرف بوده و ناشی از الزامات نظام سیاسی است که نظامیان همچنان در آن نقش عمده ای دارند و از سوی دیگر یک سلسله توافقات و تعهداتی در این زمینه وجود دارد که دولت جدید ترکیه نیز ناگزیر و متعهد به انجام و اجرای آن است.

در دیگر سوی روابط آنکارا-تل آویو می توان به تنش های موضعی اشاره کرد که نشان گر فاصله گرفتن ترکیه از مواضع سنتی پیشین این کشور در قبال رژیم صهیونیستی است. حمایت های مکرر دولت ترکیه از مواضع فلسطینیان در سرزمین های اشغالی، اعتراض شدید اردوغان به کشتارها و اقدامات غیر انسانی اشغالگران صهیونیست در نشست مشترک با شیمون پرز، رییس رژیم صهیونیستی در بهمن ماه ۱۳۸۷ در حاشیه اجلاس داووس و ابتکار آنکارا در به راه انداختن کاروان آزادی برای کمک رسانی به محاصره شدگان فلسطینی در نوار غزه، نشانه هایی آشکار در تغییر رویکردهای ترکیه نسبت به تل آویو بوده که این امر مورد استقبال کشورهای اسلامی قرار گرفته است.

دگرگونی قابل توجه در وجهت منطقه ای و بین المللی ترکیه، حتی به این کشور در حل و فصل اختلافات مزمن با همسایگانی مانند سوریه و ارمنستان کمک کرده و تهدیدها و چالش های پیرامونی این کشور را به کمترین میزان ممکن رسانده است. پس از حل و فصل بسیاری از اختلافات ترکیه و سوریه، آنکارا در روند مذاکرات به بن بست رسیده سوریه و رژیم صهیونیستی پیش قدم شد و در حل مسالمت آمیز منازعات رو به افزایش طرفین بطور موثر به میانجیگری پرداخت.

جنبه دیگر دیپلماسی فعال ترکیه در مسائل منطقه ای، به نقش آفرینی آنکارا در پرونده هسته ای جمهوری اسلامی ایران معطوف بوده است. ترکیه با اثبات حسن نیت خود به مقامات جمهوری اسلامی ایران سعی کرد تا با ایفای نقش واسطه در

مذاکرات تهران با غرب از یک سو از اعمال فشار مضاعف بر ایران جلوگیری کرده و از سوی دیگر طرفین را به پی گیری مذاکرات ترغیب نماید. نوع موضع گیری آنکارا در موافقتنامه سه جانبه تهران و رای منفی به قطعنامه ضد ایرانی ۱۹۲۹ در سال گذشته با هر گونه انگیزه سیاسی- دیپلماتیک در نزد مقامات ترکیه، جایگاه آنکارا در روابط خارجی ایران را تا حد قابل توجهی متحول کرد.

ترکیه با فاصله گرفتن از رویکردهای پیشین سیاست خارجی خود، جایگاهی اساسی برای کشورهای اسلامی و خاورمیانه ای در روابط خارجی خود قایل است. توسعه روابط در زمینه های گوناگون با کشورهای اسلامی، تلاش برای ارایه بازی موثر و مفید در رفع بحران های موجود در منطقه و تحول در رویکرد های آنکارا در مجامعی مانند سازمان کنفرانس اسلامی موید این موضوع بوده است.

با توجه به رویدادهای روابط خارجی ترکیه در طول نزدیک به یک دهه گذشته می توان بصورت جدی از تحولی عمیق در سیاست خارجی این کشور سخن به میان آورد. در این راستا ترکیه از یک کنشگر منطقه ای به سطح قدرت رو به رشد جهانی سوق یافته و در حال تبدیل به پلی قابل اتکا در روابط و تعاملات منطقه ای و جهانی است. گذشته از منافع ملموس تجاری- اقتصادی، کاهش بسیاری از چالش های سیاسی و امنیتی و نیز کسب پرستیژ و جاهت منطقه ای و بین المللی که دستاورد دیپلماسی پویای آنکارا در سال های گذشته بوده است، برخی از صاحب نظران از وجود نوع عثمانی گرایی در نزد رهبران ترکیه سخن به میان می آورند. به گمان این صاحب نظران آنچه در پس زمینه ذهنی رهبران ترکیه در خصوص احیای شکوه پیشین امپراتوری عثمانی وجود داشته، روز به روز برای بروز عینی زمینه های مناسب تری نسبت گذشته می یابد.

ترکیه در مسیر دستیابی به منزلت آرمائی

به نظر برخی از صاحب نظران بازگشت به دوران امپراتوری گسترده پیشین که هنوز از فروپاشی آن کمتر از صد سال گذشته، همواره در میان مردم ترکیه به شکل یک آرمان مطرح بوده است. به گمان برخی صاحب نظران این آرمان در شرایط کنونی موتور محرکه اسلامگراها و نیز جمهوری ترکیه است و به عنوان عامل روانی پیش برنده ای به بسیاری از رفتار های خارجی ترکیه سمت و سو می دهد. از این رو ترکیه تلاش می کند در هر صحنه سیاسی و دیپلماتیک به خصوص در منطقه و جهان اسلام به عنوان کنش گری موثر مطرح باشد.

سیر خیزش ترک ها به سمت این هدف با ابزارهای گوناگونی صورت می پذیرد. از یک سو استفاده از نقاط مشترک مذهبی، زبانی و قومی به ابزار نفوذ فرهنگی و اجتماعی ترکیه در مناطقی مانند قفقاز و آسیای مرکزی تبدیل می شود و از سوی دیگر فعالیت های بنگاه های اقتصادی این کشور در مناطق تازه استقلال یافته مذکور تسهیل روند همگرایی سیاسی و اقتصادی با ترکیه به عنوان 'برادر بزرگتر' را دنبال می کند.

علاوه بر حوزه کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز که در زمان حاضر به یکی از مهمترین محمل های روابط خارجی آنکارا بدل گشته، بسیاری از کشورهای عربی منطقه نیز به واسطه نقش ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک ترکیه، این کشور را شاهرهای به سمت غرب می دانند. گذشته از اینکه نوع بازی ترکیه در مناقشه اعراب و اسرائیل و حمایت از مواضع فلسطینیان جایگاه و نقش ویژه ای را در میان کشورهای اسلامی نصیب ترکیه کرده است.

اگرچه روند پذیرش ترکیه در اتحادیه اروپا هنوز تکمیل نشده و شاید هرگز به سرانجام مشخصی نرسد، اما این کشور هم اینک عضو کمیسیون اروپایی، پارلمان اروپا و سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) است و به مانند دولت امپراتوری گذشته، قطب سیاسی مهمی در شرق قاره اروپا به شمار می رود، علاوه بر اینکه رشد اقتصادی و توان دیپلماتیک ترکیه، عضویت در مجمع بیست قدرت بزرگ اقتصاد جهانی را برای این کشور به ارمغان آورده است.

به پشتوانه توان بالا در تعبیر و ارتقای منزلت جهانی، سیاست های ظریف و هوشمندانه رهبران ترک به طیف وسیعی از قلمروهای ملی، مذهبی و اعتقادی در میان کشورهای منطقه و جهان اسلام معطوف شده است. در کنار نقش آفرینی موثر در موضوعاتی مانند مساله فلسطین، از توسعه و نزدیکی روابط با جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک کشور شیعی در

بالاترین سطوح ممکن گرفته تا استقبال از تاسیس دفتر یک گروه سلفی و افراطی چون طالبان در خاک ترکیه برای پیشبرد روند صلح در افغانستان، همگی نشانه هایی از قدرت مانور و انعطاف پذیری بالای ترک ها در تحولات مربوط به منطقه است.

در سال های اخیر رویکردها و سیاست های جدید ترکیه نمونه هایی از روش های اثبات شده سیاست اصلاحی، بهبود رفاه اجتماعی و کمک به امنیت منطقه بوده است. در زمان حاضر می توان گفت که محدودیت های سرزمینی برای مشارکت ترکیه در خاورمیانه به ویژه ارتباط میان مرز و ماورای مرزهای این کشور مرتفع شده است. سیاست جدید ترکیه تأثیر فراوانی در جغرافیای فرهنگی و امنیت ملی آن داشته و این به معنای تداوم گشایش افق هایی برای سیاستگذاران و ظهور عرصه هایی جدیدتر و وسیعتر برای نقش آفرینی و حرکت ترکیه به سمت اهداف ملی این کشور است.

مرکز تحقیقات استراتژیک